



An Introduction to an Ancient and Recent Scroll

Mohammad Jafari (Ghanavati)¹, Zahra Mohammadhassani Saghiri^{2*}

Received: 29/11/2020
Accepted: 10/05/2021

* Corresponding Author's E-mail:
zahasaghiri@yahoo.com

Abstract

Narrative scrolls are an important part of the folklore fiction that have not been properly addressed so far. Sometimes inside the scroll there are even some antique points and narrations that are not mentioned in Shahnameh and the heroic poems influenced by Shahnameh. In order to comprehend the epic and heroic texts more accurately, familiarizing with these narrations is an effective method. Therefore, collecting, preserving, scientifically proofreading and publishing these scrolls are fundamental. To this aim, the authors of this article have proofread the content of one of the ancient scrolls. The mentioned scroll which is kept in the National Library with the following registry number, 35098/5, was written in 1208 AH in Tehran. The scroll is important from different angles, including some of its narrative points. In this paper, some of the features of the aforementioned scroll, especially its new fictional points have been examined.

Keywords: Scroll; narrative scroll; Shahnameh; Haft Lashkar; Rostam dynasty; narration.

1. A Member of the Higher Scientific Council of the Great Islamic Encyclopedia, Tehran, Iran.

<https://orcid.org/0000000344530460>

2. PhD Candidate of Persian Language and Literature, Tehran, Iran.

<https://orcid.org/00000000160673950>



Introduction

Narrative scrolls are an important component of popular fiction in Iran that have not been properly studied. Sometimes in the content of the scroll, there are ancient points and stories that are not mentioned in Shahnameh and the heroic poetry. In terms of having a more accurate understanding of the epic and heroic texts, familiarity with these points and stories is a very effective way. Therefore, the collection, scientific correction and printing of these scrolls are absolutely necessary. Due to this necessity, the authors of this article have corrected one of the ancient scrolls that is currently being published.

Results and Discussion

The significance of this article is that this scroll was written in Tehran in 1208 AH / 1793 AD. Considering that most of the published scrolls belong to the middle of the Qajar period, this scroll should be considered as one of the ancient ones. On the other hand, noting that the oldest known scroll was written in 1135 AH / 1722 AD, the antiquity of the current scroll becomes more important. Being comprehensive is also another importance of this scroll. Its manuscript contains 466 pages. The scroll begins with the reign of Kiomers and ends with the death of Bahman. It is comprised of almost all the stories of Gashtasb, Katayoun and Haft Khan Esfandiar. In addition, there are some sections of Garshasbnameh, Jahangirnameh, Barzunameh, and almost the entire parts of Samnameh, as well as some appendages of Shahnameh. Therefore, it should be considered as the most comprehensive scrolls.

One of the highlights of this scroll is the existence of many poems. Poetry is used not only for description but in most cases for narration. Sometimes, the poetry is quoted continuously in several pages. A considerable part of the stories of Rostam and Sohrab, Borzunameh and Jange Haft Lashkar, as well as the whole story of Yazdah Rokh is



Culture and Folk Literature

E-ISSN: 2423-7000

Vol. 9, No. 39

August-September 2021

Research Article



written in poetry. From this point of view, among the published scrolls, the current one can be compared only with the scroll of Morshed Zariri. These poems are taken either from Shahnameh or from other heroic poetries. In addition, there are other poems in the scroll that are mostly educational. In the last part of the scroll, where the date of writing and the name of the author are mentioned, there are four verses from the famous satire attributed to Ferdowsi, which is in satire of Sultan Mahmud. Some stories pointed in this scroll are of considerable importance, a few of which are mentioned:

In the story of Rostam and Esfandiar, Rostam, enumerating his heroism, describes an event that is not mentioned in any of the published scrolls. According to this report, when Kavous is imprisoned in Yemen (Hamawaran), no one knows where he was imprisoned. Simorgh takes Rostam and Rakhsh there by the pincers, and Rostam, alone, saves Kavous. This narration should be considered as one of the main and very ancient ones because it is mentioned in the book *Al-Bada' va Al-Tarikh*, which has been written by Moghadasi 50 years before Shahnameh (Moghadasi, 2002, vol. 1, pp. 505-506; Hamedani, 2013, vol. 1, p. 519).

In this book, Shahriar, the son of Borzoo, and the book Shahriarnameh, which is about his heroism, are briefly mentioned. The reference to Shahriarnameh is unique among all the published scrolls because none of them has mentioned Shahriar's heroism.

Finally, based on the narration of Rostam and Esfandiar in this scroll, the son of Akwan Div is in the service of Esfandiar and asks Esfandiar to leave him the confrontation with Rostam. In our opinion, adding this point to the story of Rostam and Esfandiar is rooted in the narrators' bias for Rostam and his family. In this way, the narrators show the enemies of the Iranians as Esfandiar's accomplices to indicate his injustice in the confrontation against Rostam.



Culture and Folk Literature

E-ISSN: 2423-7000

Vol. 9, No. 39

August-September 2021

Research Article



References

- Hamedani, R. (2013). *A comprehensive history* (edited by Mohammad Roshan). Research Center of Written Inheritances.
- Moghadasi, M. (2002). *Creation and history* (translated into Farsi by Mohammadreza Shafie Kadkani). Agah.

دوماهنامه فرهنگ و ادبیات عامه
سال ۹، شماره ۳۹، مرداد و شهریور ۱۴۰۰
مقاله پژوهشی

معرفی یک طومار کهن نویافته

محمد جعفری (قنواتی)^۱، زهرا محمدحسینی صغیری^{۲*}

(دریافت: ۱۳۹۹/۰۹/۰۹ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۲/۲۰)

چکیده

طومارهای نقالی بخش مهمی از ادبیات داستانی عامه را تشکیل می‌دهند که تاکنون به شکل شایسته و بایسته‌ای به آن‌ها پرداخته نشده است. در متن طومارها گاه برخی نکته‌ها و روایت‌های بسیار کهن وجود دارد که در شاهنامه و نیز منظومه‌های پهلوانی پیرو شاهنامه نیامده است. آشنایی با این روایت‌ها در درک دقیق‌تر متون حماسی و پهلوانی بسیار مؤثر است. از این رو، گردآوری، نگهداری، تصحیح علمی و انتشار این طومارها بسیار ضروری است. باتوجه به همین ضرورت نگارندگان این مقاله اقدام به تصحیح متن یکی از طومارهای کهن کرده‌اند. این طومار که دست‌نوشته آن به شماره ثبت ۳۵۰۹۸/۵ در کتابخانه ملی نگهداری می‌شود، در سال ۱۲۰۸ ق در تهران کتابت شده است. طومار مذکور از زوایای مختلف اهمیت دارد که از جمله می‌توان به برخی نکته‌های داستانی آن اشاره کرد. در مقاله حاضر برخی از ویژگی‌های این طومار به‌ویژه نکته‌های داستانی تازه آن بررسی شده است.

واژه‌های کلیدی: طومار، طومار نقالی، شاهنامه، هفت‌لشکر، خاندان رستم، نقالی.

۱. عضو شورای عالی علمی مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران، ایران.

<https://orcid.org/0000000344530460>

۲. دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی، ایران، تهران (نویسنده مسئول).

* zahrasaghiri@yahoo.com

<https://orcid.org/00000000160673950>

۱. مقدمه

طومارهای نقالی از جمله آثار مهم داستانی در ادب عامه هستند. طومار در لغت به معنی نامه، کتاب، نامه دراز و هر گونه کاغذ نوشته شده آمده است (دهخدا، ۱۳۶۳، ذیل «طومار»). اما در اصطلاح نقالان و قصه‌خوانان، طومار شکل مکتوب داستان‌هایی است که نقل می‌کرده‌اند؛ اعم از داستان‌های شاهنامه و دیگر داستان‌های بلند ادب عامه.

تا چند دهه پیش نقال و قصه‌خوان به کسی می‌گفتند که هرگونه داستانی را در برابر شنوندگان، با آدابی خاص و از روی حافظه نقل می‌کرد. مشهورترین این داستان‌ها عبارت بودند از: داستان امیرحمزه، داستان اسکندر، ابومسلم، حسین کرد شبستری، نیز داستان‌های شاهنامه که به همراه برخی منظومه‌های پهلوانی نقل می‌شد. شکل مکتوب هریک از این داستان‌ها را نیز طومار می‌گفتند و نام آن داستان را نیز در پی آن می‌آوردند، مانند طومار اسکندر که به اسکندرنامه نقالی نیز مشهور است، یا طومار امیرحمزه یا طومار شاهنامه.

همان‌گونه که از چند دهه پیش به این‌سو، نقال فقط به کسی گفته می‌شد که داستان‌های شاهنامه را در ترکیب با منظومه‌های پهلوانی نقل می‌کرد، طومار نیز طی سالیان اخیر صرفاً در معنای شکل مکتوب همین داستان‌ها، به روایت نقالان، به کار می‌رود. نام‌هایی که مصححان داستان‌های ادب عامه طی سال‌های اخیر بر متون تصحیح شده گذاشته‌اند، مؤید این سخن است. طومارها معمولاً از آغاز شاهنامه تا پایان داستان بهمن را دربر می‌گیرند. البته مؤلفان یا نقالان بخش‌هایی از منظومه‌های پهلوانی مانند گرشاسب‌نامه، بهمن‌نامه، برزنامه و نیز داستان‌هایی مانند کک کهرزاد و ببر بیان را نیز، که از ملحقات شاهنامه هستند، در مواضعی مناسب، بنا به تشخیص خود، اضافه می‌کردند.

طومارهای نقالی بخشی مهم از ادبیات داستانی عامه را تشکیل می‌دهند و همان‌گونه که یکی از شاهنامه‌شناسان به‌درستی یادآوری کرده است در «طومارها برخی نکات، بن مایه‌ها و عناصر داستانی دیده می‌شود که یا از مضامین اصیل و مهم روایات حماسی اساطیری است و آشنایی با آن‌ها به درک و دریافت دقیق‌تر متون رسمی حماسی و پهلوانی یاری می‌رساند و یا اینکه اشارات تازه و سزاوار تأمل است» (آیدنلو، ۱۳۹۱، ص. ۷۲).

از این‌رو، گردآوری، نگهداری، تصحیح و انتشار این طومارها موضوعی بسیار ضروری است که نه تنها بر پژوهش‌های داستان‌های ادب عامه و تاریخچه هنر داستان‌گزاری مؤثر خواهد بود، بلکه در پژوهش‌های شاهنامه‌شناسی و روشن کردن برخی مجهولات آن نیز تأثیرات معینی خواهد گذاشت. بر اساس همین ضرورت، نگارندگان این مقاله اقدام به تصحیح متن یکی از طومارهای کهن کرده‌اند. این طومار که دست‌نوشته آن با شماره ثبت ۵/۳۵۰۹۸ در کتابخانه ملی نگهداری می‌شود، در سال ۱۲۰۸ ق (سال شکست قطعی زندیه از آغامحمدخان قاجار) در تهران کتابت شده است. هم در صفحه نخست و هم در ترقیمه/انجامه از آن با عنوان «کتاب تاریخ شاهنامه هفت‌لشکر» یاد شده و کاتب نیز شخصی تهرانی به نام ملا محمد ابن ملا اسماعیل تهرانی بوده است. برای آشنایی دقیق‌تر خوانندگان عین ترقیمه/انجامه نقل می‌شود: «تمام شد این کتاب تاریخ شاهنامه هفت‌لشکر در ماه رجب المرجب در سنه ۱۲۰۸. تمام شد کتاب تاریخ شاهنامه هفت‌لشکر در سنه ۱۲۰۸ یادگاری ملا محمد ابن ملا اسماعیل طهرانی».

طومار شامل ۲۳۳ برگ (۴۶۶ صفحه) است و صفحات فاقد سرنویس آن ۲۶ سطر دارند. از این‌رو باید آن را از جمله طومارهای مفصل به‌شمار آورد. دست‌نوشته مانند

بیشتر طومارهای کامل از پادشاهی کیومرث شروع و با مرگ بهمن، بلعیدن اژدها اورا، پایان می‌یابد. تقریباً همه داستان‌های با اهمیت شاهنامه را در این دوره زمانی، به‌استثنای داستان گشتاسب و کتایون و هفت‌خان اسفندیار روایت کرده است. البته مانند سایر طومارها نیز داستان‌هایی از ملحقات شاهنامه و سایر منظومه‌های پهلوانی نیز در آن جای دارد.

این طومار از زوایای مختلف واجد اهمیت است؛ ازجمله می‌توان به برخی نکته‌های داستانی آن اشاره کرد که در طومارهای منتشرشده نیامده‌اند. در مقاله حاضر ابتدا به دو نکته، نخست درآمیختگی برخی عناصر سامی و اسلامی با داستان‌های ایران باستان و دوم به نقش شعر در این طومار اشاره می‌شود؛ سپس نکته‌های داستانی تازه آن توضیح و تشریح شده‌اند.

۲. عناصر سامی و اسلامی

در این طومار، مانند سایر طومارها و نیز برخی از متون تاریخی و ادبی، درآمیختگی‌هایی میان عناصر و کسان سامی و اسلامی با داستان‌های ایران باستان وجود دارد که به مهم‌ترین این موارد اشاره می‌شود:

کیومرث که نخستین پادشاه است در عین حال پس از شیث به پیامبری نیز می‌رسد و به قول راوی «براساس یک روایت فرزند شیث» است (ص. ۱). در متون تاریخی نیز کیومرث را فرزند یا نوه شیث آورده‌اند (صدیقیان، ۱۳۷۵، ج. ۱/ص. ۲۵۰).

ایرانیان در سراسر طومار، مسلمان (یکتاپرست) و از دوره منوچهر پیرو حضرت ابراهیم هستند. طهمورث در نبرد با دیوان نعره الله‌اکبر می‌کشد. سام پهلوان دربار منوچهر نعره‌های الله‌اکبر سر می‌دهد و هرگاه کسی را می‌خواهد مسلمان کند، آن

شخص باید شهادتین را بر زبان آورد یعنی به وحدانیت خداوند و نبوت حضرت ابراهیم اقرار نماید: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان ابراهیم خلیل الله. این درحالی است که در بیشتر متون گذشته هنگام تخلیط عناصر سامی با اساطیر ایرانی، دوره منوچهر و نوذر را معاصر نبوت حضرت موسی می‌آورند.

در دوره کیخسرو اما در نامه‌ها از حضرت سلیمان یاد می‌شود. این عبارت روی نگین انگشتری رستم حک شده است:

به حق خداوند کون و مکان بود خاتم از رستم داستان
سلیمان پیغمبر دادگر بدادش به رستم یل نامور
(ص. ۲۴۳)

در بسیاری از متون ادب عامه و ادب رسمی نیز از معاصر بودن کیخسرو با سلیمان یاد کرده‌اند (دینوری، ۱۳۶۴، ص. ۴۵؛ میرخواند، ۱۳۸۰، ج. ۱/ص. ۶۹۱؛ زرین‌قبانامه، که در سراسر داستان کیخسرو و سلیمان معاصر هستند).

به‌رغم این سام هنگامی که از نابودی بهشت شداد درمی‌ماند و به دعا مشغول می‌شود، جمشید به خواب وی می‌آید و می‌گوید: «ای فرزند در آخر زمان، پیغمبری به رسالت مبعوث خواهد شد که نام مبارک آن بزرگوار محمد مصطفی صل الله علیه و آله... است، فرزند او امام دوازدهم محمد مهدی ... در بهشت شداد حکمرانی کند» (ص. ۱۲). سام همچنین پس از آن که در اثر دوراندختن زال دچار بیماری سختی می‌شود، حضرت علی (ع) را به خواب می‌بیند و از دست وی شفا می‌یابد و نیز حضرت از وی می‌خواهد که زال را از نزد سیمرغ به خانه بیاورد، زیرا «از پشت او پهلوانی پدید می‌آید که پشتیبانی قدرتمند برای ایران و ایرانیان خواهد بود» (ص. ۱۳۰).

براساس گزارش شاهنامه مهره‌ای از شاهان پیشدادی به کیخسرو میراث رسیده است که نقش درمانی مؤثری دارد. در ادامه جنگ یازده‌رخ، گسته‌م ضمن کشتن لهاک و فرشیدورد، خود نیز زخمی‌مهلک برمی‌دارد. بیژن او را نجات می‌دهد و نزد کیخسرو می‌آورد.

دریغ آمد او را سپید به مرگ	که سندان کین بد سرش زیر ترگ
ز هوشنگ و طهمورث و جمشید	یکی مهره بد خستگان را امید
رسیده به میراث نزدیک شاه	به بازوش برداشتی سال و ماه
چو مهر دلش گسته‌م را بخواست	گشاد آن گرانمایه از دست راست
ابر بازوی گسته‌م بر بیست	بمالید بر خستگی‌هاش دست

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج. ۴/ص. ۱۶۴)

از این مهره در طومار کنونی با عنوان مهره شیث و گاه مهره هود یاد شده است و بارها آن را برای بهبود و درمان زخم‌های پهلوانان به‌کار می‌برد. این مهره‌افزون بر نام، کارکردش نیز تغییر کرده است. در شاهنامه کیخسرو افزون بر بستن مهره بر بازوی گسته‌م، پزشکان حاذقی را نیز، که از کشورهای مختلف در دربار خود داشته، به بالین گسته‌م می‌فرستد و خود نیز برای سلامتی وی دعا می‌کند:

وز آنجا بیامد به جای نماز بسی با جهان آفرین گفت راز

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج. ۴/صص. ۱۶۳-۱۶۴)

پس از دو هفته گسته‌م تندرستی خود را بازمی‌یابد. در صورتی که در طومار کیخسرو می‌گوید: «مهره را در شیر گوسفند بگذار و بر زخم‌های ایشان بمال در ساعت مجموع جراحت‌ها نیک شود».

از این مهره در زرین قبانامه با نام مهره جمشید یاد شده است:

همان مهره شاه جمشید جم که مر خستگان را رهاند زغم
(زرین قبا نامه، ۱۳۹۳، ص. ۶۰۵)

رستم در مناجات خود از حضرت علی (ع) کمک می‌طلبد:

دستم تهی و لطف تو بی‌پایان است یا حضرت مرتضی علی ادرکنی
(ص. ۱۸۶)

۳. اشعار طومار

شعرهای نقل‌شده در طومارها را به دو گروه می‌توان تقسیم کرد. یکی «شعرهای شاهنامه‌ای» که شامل شعرهای مأخوذ از شاهنامه و سایر منظومه‌های پهلوانی است و دوم، شعرهایی که سروده شاعران دیگر است. اشعار اخیر اغلب تعلیمی یا غنایی هستند. یکی از نکته‌های برجسته این طومار وجود اشعار فراوان آن است. شعر نه فقط برای توصیف بلکه در بیشتر موارد برای روایت به کار رفته است. گاه چند صفحه به طور پیوسته شعر نقل می‌شود. بخش قابل ملاحظه‌ای از داستان‌های رستم و سهراب، بخش نخست (کهن) برزنامه، جنگ هفت لشکر و سراسر داستان یازده رخ به شعر است. از این زاویه در میان طومارهای منتشرشده، آن را فقط می‌توان با طومار زنده‌یاد مرشد زریری مقایسه کرد (برای اهمیت شعر در طومار مرشد زریری نک: جعفری، ۱۳۹۶، صص. ۲۹-۳۵) بخش اصلی شعرها شامل شعرهای شاهنامه‌ای، اشعار مأخوذ از شاهنامه و سایر منظومه‌های پهلوانی هستند. در این طومار جدا از شعرهای مشهوری مانند «به کشتی گرفتن نهادند سر/ گرفتند هر دو دوال کمر» یا «ز گرد سواران در این پهن دشت/ زمین شش شد و آسمان گشت هشت»، ابیاتی دیگر در مواضع مختلف بارها تکرار شده است که برای نمونه به این‌ها می‌توان اشاره کرد:

در آن دشت خودی که افتاده بود ز خون یلان چون خم باده بود
سر ناتراشیده چون خارپشت فتاده در آن پهن دشت درشت
چکاک شمشیر و گرز گران شد آن دشت بازار آهنگران
سپرها فتاده همه واژگون چه کشتی که افتد به دریای خون

بیت‌های بالا بارها و بارها در مواضع مختلف تکرار شده است. توجه نویسنده به این گونه بیت‌ها و تکرار آن‌ها در مواضع مشابه مبین نوعی خاص از زیبایی‌شناسی دوره مولف است. افزون بر این‌ها ابیاتی از برخی داستان‌ها در مواضعی دیگر و البته با موتیف مشابه نقل شده است. برای نمونه در داستان اردهاکشی برزو در خوارزم این دو بیت نیز آمده‌اند:

که بیستو نیست گشته روان جهان دارد از وی سرشته روان
چه بر کوه سودی تن سنگ رنگ به فرسنگ رفتی چکاک سنگ

بیت نخست از منظومه پتیاره و دومی از گرشاسب‌نامه است (هفت‌منظومه، ۱۳۹۴، ص. ۳۰۵؛ اسدی طوسی، ۱۳۸۶، ص. ۷۶). نقل این اشعار نشان از آشنایی نویسندگان طومار با منظومه‌های دیگر دارد.

در دوسوی ترقیمه/انجامه کاتب اشعاری در حاشیه نوشته است که از لحاظ اجتماعی و بیان دیدگاه‌های نقالان اهمیت دارد؛ از این‌رو برای آگاهی پژوهشگران آن‌ها را نقل می‌کنیم. این اشعار دو بخش هستند؛ بخش اول چهار بیت از هجونامه مشهور و منسوب به فردوسی است که گفته می‌شود فردوسی آن را پس از پیمان‌شکنی سلطان محمود سروده و در برخی از مقدمه‌های شاهنامه آمده است (برای آگاهی از این هجونامه، تعداد ابیات آن در مقدمه‌های مختلف و سایر مطالب مرتبط با آن نک: خطیبی، ۱۳۹۵، سراسر کتاب):

اگر شاه را شاه بودی پدر مرا برنهادی به سر تاج زر

اگر مادر شاه بانو بدی مرا سیم و زر تا به زانو بدی
یقین است که شه اصلش از بی‌نواست خدای جهان هم به قولم گواست
همانا که شه نانوازه است بهای لب نان به من داده است
بخش دوم که در پایین‌ترین قسمت صفحه نوشته شده درخواست بخشایش از خداوند است:

معترف گشتم خطا کردم خدایا درگذر شرمسارم ماجرا کردم خدایا درگذر
هر کسی از هر کسی بخشایشی خواهند و من تکیه بر لطف تو کردم پادشاهها در گذر

۴. نکته‌ها و اشارات داستانی

۴-۱. در این طومار، روایتی نسبتاً متفاوت از کشف آتش آمده است. براساس این روایت هوشنگ به شکار می‌رود، سنگی از زیر پای اسبش می‌جهد و بر سنگی دیگر می‌خورد و آتش جرقه می‌زند. او از اسب پیاده می‌شود و سنگ‌ها را به هم می‌زند و آتش به وجود می‌آید (ص. ۴). بی‌گمان منطق روایت در آنچه در نسخه‌های شاهنامه آمده، قوی‌تر از روایت اخیر است، زیرا اهلی کردن اسب و سواری گرفتن از این حیوان نمی‌تواند مقدم بر کشف آتش باشد. اسب تقریباً دو هزار سال پیش از میلاد اهلی شده در صورتی که آتش در عصر پارینه‌سنگی کشف شده است (دیگار، ۱۳۸۴، ص. ۲۵؛ ادیبی، ۱۳۵۶، ص. ۱۸۴).

۴-۲. در این طومار، سیامک جانشین پدرش کیومرث می‌شود و پس از مدتی پادشاهی کردن به دست سیه‌دیو کشته می‌شود. در صورتی که در شاهنامه، برخی متون تاریخی و تعدادی از طومارها، سیامک در حیات پدر و پیش از رسیدن به شاهی کشته می‌شود (فردوسی، ۱۳۸۶، ج. ۱/ص. ۲۳؛ تاریخ‌نامه طبری، ۱۳۸۲، ج. ۱/صص. ۸۵-۸۶).

۳-۴. یکی از موضوع‌های مورد اختلاف در شاهنامه، متون تاریخی و طومارها، نسب مادر سلم و تور و ایرج است. در شاهنامه شهرناز و ارنواز خواهران جمشید هستند که ضحاک آن‌ها را به شبستان خود می‌برد. فریدون پس از پیروزی بر ضحاک با آن‌ها ازدواج می‌کند. سلم و تور از شهرناز و ایرج از ارنواز متولد می‌شوند:

ز سالش چو یک پنجه اندر کشید سه فرزندش آمد گرامی پدید
از این سه دو پاکیزه از شهرناز یکی کهتر از خوبچهر ارنواز

(همان، ج. ۱/ ص. ۲۹)

در *مجم‌التواریخ و القصص* دو روایت در این‌باره آمده است که یکی از آن‌ها منطبق با روایت شاهنامه است، اما براساس روایت دوم شهرناز مادر سلم و تور، دختر ضحاک بوده است (*مجم‌التواریخ ...*، ص. ۲۷). در طومارهای مرشد زریری و مرشد سعیدی، شهرناز و ارنواز دختران ضحاک هستند که به‌ترتیب سلم و تور از آن‌ها به دنیا می‌آیند. ایرج نیز از زن دیگر فریدون، که دختر یکی از اشراف ایرانی است، متولد می‌شود (زریری، ۱۳۹۶، ج. ۱/ ص. ۲۴۸؛ سعیدی، ۱۳۸۱، ج. ۱/ ص. ۴۷). در این طومار شهرناز و ارنواز، دختران جمشیدند که فریدون با آن‌ها ازدواج می‌کند. سلم و تور از یکی از این دو و ایرج از «دختری که به ضحاک دست نداده بود» به دنیا می‌آیند (ص. ۳۰).

۴-۴. درخواست رستم از خداوند برای کم‌کردن زور و قدرت وی: در تعدادی از نسخه‌های شاهنامه و نیز برخی طومارهای نقالی ضمن داستان رستم و سهراب، پس از آنکه رستم بار اول در کشتی از سهراب شکست می‌خورد به کنار چشمه‌ای می‌رود و ضمن مناجات از خداوند می‌خواهد که همان زور نخستش را به وی بازگرداند. آنچه در نسخه‌های شاهنامه آمده به این قرار است:

شنیدم که رستم ز آغاز کار	چنان یافت نیرو ز پروردگار
که گرسنگ را او به سر بر شدی	همی هر دو پایش به او بر شدی
از آن زور پیوسته رنجور بود	دل او از آن آرزو دور بود
بنالید بر کردگار جهان	به زاری همی آرزو کرد آن
که لختی ز زورش ستاند همی	به رفتن به ره بر تواند همی
بر آن سان که از پاک یزدان بخواست	ز نیروی آن کوه پیکر بکاست
چو باز آنچنان کار پیش آمدش	دل از بیم سهراب پیش آمدش
به یزدان بنالید کای کردگار	بدین کار این بنده را باش یار
همان زور خواهم کز آغاز کار	مرا دادی ای پاک پروردگار
بدو داد یزدان چنان کش بخواست	بیفزود در تن چنان کش بکاست

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج. ۲/ص. ۱۸۴ ح؛ میرکاظمی، ۱۳۸۷، صص. ۷۶-۷۷؛ هفت‌لشکر، ۱۳۷۷، ص. ۱۹۳؛ نیز آیدنلو، ۱۳۹۴، صص. ۶۵-۶۷).

در این طومار، زمان درخواست رستم از خداوند برای کاستن نیرویش در ابتدای داستان رستم و سهراب است. رستم پس از آن که مجبور می‌شود پیاده به سوی سمندگان برود، به سبب زور فراوان و نیز سنگینی اسلحه و زین رخس که بر دوش داشته است پایش در زمین فرو می‌رود. از این رو چنین درخواستی را از خداوند می‌کند:

ز نیروی آن پهلوان و سوار	شدی هر دو پایش به خاک استوار
بنالید بر حضرت کردگار	که این زور من را تو با خویش دار
که آسان روم راه ای ذوالجلال	به حق علی مطلبم را بر آر
که من بی تعب راه را طی کنیم	سراخی ز رخس جوان پی کنیم
سپرد قوت خویش بر کردگار	پس آنکه روان شد به سوی حصار

(ص. ۱۷۳)

۵۴. در طومار حاضر، پس از گرفتار شدن کاووس و پهلوانان در دست دیوان مازندران آمده است: «ایرانیان تکلیف پادشاهی به رستم کردند. پهلوان برآشت و گفت ای عزیزان فکر خام کردید» و در ادامه آمده است:

چه گفتند با رستم ایرانیان که زبید به تو تاج و تخت کیان
تو را سر به سر حکم و فرمان بریم سر مویی از حکم ت و نگذیریم
سراسر جهان زیر فرمان توست سران و کهان زیر حکمت نخست
چه بشنید رستم سخن‌هایشان به قهر و غصب گفت ای سرکشان
یکی بانگ بر زد به آن کس که گفت که با دخمه تنگ بادی تو جفت
مرا تخت زر باید و بسته شاه مباد این گمان و مباد این کلاه
عمود نریمان مرا باد و بس به توفیق خلاق بالا و پست
(ص. ۱۵۵)

اصل این داستان در شاهنامه ضمن داستان بهرام چوبینه و از زبان گردیه، خواهر بهرام، آمده است. برخی ابیات نقل شده در طومار نیز از شاهنامه هستند. هنگامی که برخی از یاران بهرام او را به گرفتن تخت و تاج شاهی تشویق می‌کنند، گردیه ضمن شرح تفاوت‌های نقش و وظایف شاه با پهلوان با این پیشنهاد مخالفت می‌کند و برای تأیید سخنان خویش مثال‌هایی از گذشتگان می‌آورد که مورد فوق یکی از مثال‌های وی است (فردوسی، ۱۳۸۶، ج. ۷ / صص. ۶۰۱-۶۰۳). جابه‌جایی این شعرها نیز نشان از اشراف داستان‌گزاران سنتی ما بر داستان‌های شاهنامه دارد.

۶۴. چگونگی رفتن سیاوش به توران: در این طومار آمده است که سیاوش مدتی پس از آزمون پیروزمندانه عبور از آتش به شکار رفت و به سبب آزرده‌گی که داشت روانه توران شد (ص. ۲۱۷). به عبارت دیگر سخنی از لشکر کشیدن افراسیاب، مقابله سیاوش با او و شکست دادن او و پیمان صلح بستن و باقی ماجرا نیست. در میان متون

گذشته، تا اندازه‌ای که نویسندگان این سطور پژوهش کرده‌اند، فقط در تاریخ گزیده گزارشی مطابق با این روایت آمده است (مستوفی، ۱۳۶۲، ص. ۸۸).

۴-۷. درباره چگونگی انتخاب پهلوانی که به توران برود و کیخسرو را بیاورد در این طومار آمده است که زال پهلوانان را جمع می‌کند و رمل می‌اندازد، رمل به نام گیو راه می‌دهد. همان زمان گودرز نیز می‌گوید که شب پیش سیاوش را به خواب دیده که گفته است فرزندش کیخسرو در توران است و گیو باید برود و او را بیاورد (ص. ۲۲۲). چنانکه می‌دانیم در شاهنامه سخنی از رمل انداختن زال یا آمدن سیاوش به خواب گودرز نیست، بلکه سروش به خواب گودرز می‌آید و می‌گوید آوردن کیخسرو کار گیو است (فردوسی، ۱۳۸۶، ج. ۲/ ص. ۴۱۳).

۴-۸. در طومار کنونی و در داستان رستم و اسفندیار، رستم ضمن برشمردن پهلوانی‌های خود به دو مورد اشاره می‌کند که در طومارهای دیگر نیامده است: الف) هنگامی که کاوس در یمن اسیر شد، هیچ‌کس جای او را نمی‌دانست. سرانجام سیمرغ مرا به همراه رخس به چنگال گرفت و به آنجا برد و یکه و تنها پس از چند جنگ کاوس را نجات دادم (ص. ۴۱۶).

این روایت را باید از روایت‌های اصیل و بسیار کهن دانست، زیرا با اندکی تفاوت در آفرینش و تاریخ مقدسی نیز که در سده ۴ ق تألیف شده، آمده است (مقدسی، ۱۳۸۱، ج. ۱/ صص. ۵۰۵-۵۰۶). رشیدالدین فضل‌الله نیز آن را نقل کرده است^۱ (همدانی، ۱۳۹۲، ج. ۱/ ص. ۵۱۹).

ب) هنگامی که دیو، فربرز را ربوده و در طلسم انداخته بود، او را من خلاص کردم (ص. ۴۱۶).

نگارندگان این سطور به‌رغم جست‌وجو، روایت دیگری، چه در منابع ادب عامه و چه در منابع ادب رسمی، از داستان اخیر نیافتند.

۹۴. در داستان آذربیزین، تیمور بن برزو به همراه فرزندان و برادرش شهریار به یاری آذربیزین می‌آیند. در این بخش درباره شهریار آمده است:

کیفیت دلاوری شهریار بن برزو کتابی است علاحد، از آن جمله وقتی که به حد رشد رسید به‌اتفاق دوازده هزار سوار به دشت ری آمد و اسم خود را هزبر بلا گذاشت. از جمله دلاوری‌های او آن بود که روز اول افراسیاب را در میدان بگرفت و در بند انداخت. چون شب بر سر دست آمد یکدست پلید از برای خلاصی افراسیاب آمد و بر سر بالین شهریار چون رسید، شهریار از خواب بیدار شد، بند دست یکدست را بگرفت و او را بر زمین انداخت. پس او را هم در بند کرد. بعد از چند وقت افراسیاب با یکدست از بند بیرون شدند. حربه شهریار دهره بود و شب یکدست آن را بدزدید و ببرد. چون روز شد شهریار برخاسته یکه و تنها به بارگاه افراسیاب آمد که یکدست بگریخت. او با تیمور بیاویخت، تیمور زخم‌دار شد و با اولاد رستم یک یک مصاف نمود و کشتی بگرفت و آخر الامر در دست رستم گرفتار گردید (ص. ۴۵۳).

یادآوری این نکته ضروری است که این هزبر بلا با هزبر بلا فرزند رستم یکدست، که در خدمت افراسیاب بوده، متفاوت است.

نکته جالب توجه این است که راوی یا کاتب به‌رغم چنین شرحی، داستان مذکور را در جنگ هفت‌شکر نقل نکرده است.

آنچه در این طومار درباره شهریار آمده است، در میان طومارهای منتشر شده منحصر به فرد است، زیرا در هیچ‌یک از آن‌ها، سخنی از پهلوانی‌های شهریار نیامده است. در بهترین حالت به نام او اشاره شده؛ مانند آنچه در هفت‌شکر آمده است (هفت‌شکر،

۱۳۷۷، صص. ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۹). در میان طومارهای منتشرنشده نیز، تا جایی که نویسندگان پژوهش کرده‌اند، فقط در یک طومار، که آغاز و انجام آن افتادگی دارد، آمده است. روایت مذکور شبیه روایت طومار کنونی است با این تفاوت که به شرح آمده و منظوم است (نک: جعفری و محمدحسینی، سراسر مقاله).

این روایت در *شهریارنامه* نیامده است و باتوجه به روند داستان شاید بتوان آن را بخش نخستین *شهریارنامه* یا دست‌کم بخش نخست یکی از روایت‌های آن دانست. آنچه این حدس و گمان را تأیید می‌کند، شباهت کلی آن با بخش نخست زندگی جهانگیر، فرزند رستم و تیمور، فرزند دیگر برزو است.

۴-۱۰. زدن رستم، ترنج بویا را به سر و صورت اسفندیار: براساس برخی روایت‌های شفاهی، هنگامی که رستم دیو سفید را می‌کشد و جگرش را بیرون می‌آورد، برای همیشه دستش بوی بد می‌گیرد. او برای دفع این بو، عطردانی فولادی به اندازه ترنجی می‌سازد و درون آن عطر و گلاب می‌ریزد و همیشه آن را در دست می‌گیرد از جمله هنگامی که برای منصرف کردن اسفندیار از جنگ به سراپرده او می‌رود. در این مجلس او هرچقدر تلاش می‌کند، اسفندیار نه تنها از تصمیم خود برنمی‌گردد، بلکه زبان به دشنام خاندان رستم می‌گشاید. از این رو رستم خشمگین می‌شود و همان ترنج فولادی را به پهلوی اسفندیار می‌زند که با همان ضرب، اسفندیار می‌میرد (انجوی، ۱۳۵۵، ج. ۱/ صص. ۱۷۲-۱۷۳؛ برای آشنایی با بویاترنج و ویژگی‌های اساطیری آن نک: اکبری مفاخر، ۱۳۸۹، صص. ۱-۲۴؛ آیدنلو، ۱۳۸۶، صص. ۱۴۴-۱۵۴).

در *شاهنامه* و ضمن داستان رستم و اسفندیار، بی آنکه سخنی از کارکرد این ترنج بیاید، به آن اشاره شده است:

بیامد بر آن کرسی زر نشست پر از خشم بویا ترنجی به دست

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج. ۵/ صص. ۳۴۴)

در طومار کنونی رستم پس از آنکه پافشاری اسفندیار را بر جنگ و ستیز می‌بیند، خشمگین می‌شود، با همان ترنج بر سر و صورت اسفندیار می‌زند و بیرون می‌آید:

ترنجی که بد دست آن نامدار
بزد بر سر و چشم اسفندیار

(ص. ۴۱۷)

۱۱-۴. زمان داستان ببر بیان: همان‌گونه که می‌دانیم داستان ببر بیان منظومه‌ای مستقل و مربوط به پهلوانی‌های رستم در دوره نوجوانی است. در نسخه‌های مختلف آن، داستان در دوره منوچهر روی می‌دهد:

یکی روز ایام فصل بهار منوچهر بر تختبد شهریار

(هفت منظومه حماسی، ۱۳۹۴، ص. ۲۳۱)

زمان این داستان در طومار حاضر، دوره پادشاهی نوذر است که در همان ابتدا بر آن تأکید می‌شود:

که روزی در ایام فصل بهار بدی نوذر شیردل شهریار
به گمان ما با استناد به اینکه رستم در اواخر دوره پادشاهی منوچهر به دنیا می‌آید، روایت طومار از دقت بیشتری برخوردار است.

۱۲-۴. داستان بیژن و منیژه ظاهراً نه براساس شاهنامه بلکه برمبنای منظومه بیژن‌نامه روایت شده است.

۱۳-۴. براساس روایتی که در این طومار از داستان رستم و اسفندیار عرضه می‌شود، پسر اکوان دیو در خدمت اسفندیار است و «التماس به اسفندیار کرده بود که میدان‌داری رستم را به او واگذارد». وی در مجلس اسفندیار سمت راست اسفندیار می‌نشسته است. رستم هنگامی که وارد خیمه اسفندیار می‌شود، در سمت چپ اسفندیار برای او کرسی می‌گذارند. اما از شدت خشم مدتی بر سر دیو می‌نشیند و پس از آن او را بلند می‌کند

و چنان بر زمین می‌زند که «تمامی اعضایش مانند گوشتابه نرم گردیده و جان را به مالکان دوزخ» می‌سپارد (ص. ۴۱۶).

به نظر ما اضافه کردن این واقعه (اپیزود) به داستان، ریشه در جانب‌داری نقالان از پهلوانان سیستان دارد. آن‌ها درحقیقت به این طریق دشمنان ایرانیان را هم‌دست اسفندیار نشان می‌دهند.

این گونه جانب‌داری در ادامه داستان نیز وجود دارد. هنگامی که رستم تیز گز را در کمان می‌گذارد و به‌رغم درخواست‌های فراوان وی اسفندیار همچنان به ستیزه ادامه می‌دهد، رستم رو به پشتون و بهمن می‌کند، آن‌ها را گواه می‌گیرد و می‌گوید: «ای یاران شما هر دو در دنیا و آخرت گواه و شاهد حال باشید که تقصیر از جانب رستم نیست»؛ سپس چند بار دیگر به اسفندیار التماس می‌کند اما چون نتیجه نمی‌گیرد، تیز گز را به جانب اسفندیار رها می‌کند.

هیچ‌یک از این تأکیدات در روایت شاهنامه وجود ندارد. این جانب‌داری در ادامه داستان نیز استمرار می‌یابد. اسفندیار پیش از مرگ دست بهمن را در دست رستم می‌گذارد و از وی می‌خواهد که بهمن را به تخت پادشاهی بنشانند. بهمن نیز شرط می‌کند که «به اولاد رستم جفا و بدی نکند به غیر نیکی». شرط بهمن در شاهنامه نیامده است. درحقیقت روایت طومار به‌گونه‌ای است که پیشاپیش حمله بهمن به سیستان را محکوم می‌کند. به نظر ما اینکه در این طومار به‌جز داستان رستم و اسفندیار سایر داستان‌های خاندان لهراسب، حتی داستان‌های پرهیجانی مانند گشتاسب و کتیون و نیز هفت‌خان اسفندیار نیامده‌اند، باز هم ریشه در همین جانب‌داری نویسنده/نقال از خاندان رستم دارد. آن‌ها با نقل نکردن داستان‌های گشتاسب و اسفندیار تلاش کرده‌اند که پهلوان قدرتمندی در کنار رستم وجود نداشته باشد.

۱۴-۴. در داستان کک کهزاد، همراه رستم کسی به نام کیانوش است که راوی او را کیانوش بن گودرز خواهرزاده رستم معرفی می‌کند. به عبارت دیگر مادر کیانوش دختر زال است که با گودرز ازدواج کرده است.

۱۵-۴. تهمینه هنگام توصیف رستم برای سهراب می‌گوید که او مردی سرخ‌موی است (ص. ۱۷۷). چنین توصیفی از موی رستم با سرخ بودن سهراب، فرزند او، که فردوسی آورده است تقارن دارد؛ فردوسی وجه تسمیه سهراب را بدین‌گونه شرح می‌دهد:

چو خندان شد و چهره شاداب کرد و را نام تهمینه سهراب کرد
(فردوسی، ۱۳۶۹، ج. ۲/ص. ۱۲۵)

در جایی دیگر نیز آورده است:

دو بازو به کردار ران هیون برش چون بر پیل و چهره چو خون
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج. ۲/ص. ۱۵۴)

احتمالاً به همین سبب نیز او را سرخاب می‌نامیده‌اند.

پی‌نوشت

۱. با سپاس از جناب آقای دکتر آیدنلو به سبب یادآوری این نکته و ارجاع ما بدین منبع.

منابع

- ادیبی، ا. (۱۳۵۶). *زمینه انسان‌شناسی*. تهران: پیام.
- اکبری مفاخر، آ. (۱۳۸۹). بازشناسی اسطوره بویاترنج. *مجله زبان و ادب دانشگاه شهید باهنر کرمان*، ۲۸، ۲۴-۱.
- انجوی شیرازی، ا. (۱۳۵۵). *فردوسی و مردم*. تهران: سروش.

- آیدنلو، س. (۱۳۹۱). مقدمه بر طومار نقالی شاهنامه. تهران: بهنگار.
- آیدنلو، س. (۱۳۸۶). ترنج بویا و به زرین (تأملی بر یک آیین ایرانی در شاهنامه). از اسطوره تا حماسه. مشهد: انتشارات جهاد دانشگاهی.
- دهخدا، ع.ا. (۱۳۶۳). لغت‌نامه. تهران: موسسه دهخدا.
- جعفری (قنواتی)، م. و محمدحسینی صغیری، ز. روایتی نویافته از شهریارنامه. زیر چاپ.
- خطیبی، ا. (۱۳۹۵). آیا فردوسی محمود را هجو گفت؟. تهران: پردیس دانش.
- دیگار، ژ. (۱۳۸۵). انسان و حیوان. ترجمه ا. کریمی. تهران: افکار.
- دینوری، ا. (۱۳۶۴). اخبار الطوال. ترجمه م. مهدوی دامانی. تهران: نشرنی.
- زریری، ع. (۱۳۹۶). شاهنامه نقالان. تصحیح ج. دوستخواه. تهران: ققنوس.
- زرین‌قبنامه (۱۳۹۳). به کوشش س. آیدنلو. تهران: سخن.
- سعیدی، م. (۱۳۸۱). طومار شاهنامه فردوسی. تهران: خوش‌نگار.
- صدیقیان، م. (۱۳۷۵). فرهنگ اساطیری - حماسی ایران. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- فردوسی، ا. (۱۳۸۶). شاهنامه. تصحیح ج. خالقی مطلق. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- گردانیده تاریخ‌نامه طبری (۱۳۸۲). منسوب به بلعمی. تصحیح م. روشن. تهران: سروش.
- مجموع‌التواریخ و القصص (۱۳۸۳). تصحیح م. بهار. تهران: دنیای کتاب.
- مستوفی، ح. (۱۳۶۲). تاریخ‌گزیده. تصحیح ع. نوایی. تهران: امیرکبیر.
- مقدسی، م. (۱۳۸۱). آفرینش و تاریخ. ترجمه م. شفیعی کدکنی. تهران: آگه.
- میرخواند (۱۳۸۰). تاریخ روضه‌الصفاء فی سیره‌الانبیاء و الخلفاء. تصحیح ج. کیانفر. تهران: اساطیر.
- میرکاظمی، ح. (۱۳۸۷). من و رستم و گرز افراسیاب. تهران: آژینه.
- هفت‌لشکر (۱۳۷۷). تصحیح م. افشاری و م. مدائنی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

هفت منظومه حماسی (۱۳۹۴). تصحیح ر. غفوری. تهران: مرکز پژوهشی نشر میراث مکتوب.
همدانی، ر. (۱۳۹۲). جامع‌التواریخ. تصحیح م. روشن. تهران: مرکز پژوهشی نشر میراث مکتوب.

References

- Adibi, A. (1977). *An introduction to anthropology* (in Farsi). Payam.
- Afshari, M. (ed) (1998). *Seven armies* (in Farsi). Research Center of Humanities and Cultural Studies.
- Akbari Mafakher, A. (2010). rereading the myth of Buyatoranj. *Journal of Prose Studies in Persian Language*, 28(4), 1-24.
- Anjavi Shirazi, A. (1976). *Ferdowsi and the people* (in Farsi). Soroush.
- Aydanlou, S. (2007). *Toranjbouya and Behzarin: a study on an ancient Iranian ritual in Shahnameh* (in Farsi). Jahad Daneshgahi Publication.
- Aydanlou, S. (2014). *The golden Ghabanameh* (in Farsi). Sokhan.
- Aydanlou, S. (2012). *An introduction to the Naghali of Shahnameh* (in Farsi). Negar Publication.
- Bahar, M. (ed) (2004). *A collection of histories and stories* (in Farsi). Donyaye Ketab.
- Balami (2003). *Tabari history* (edited by Mohammad Roshan). Soroush.
- Dehkhoda, A. (1998). *Dictionary*. Tehran University Press.
- Digar, Zh. (2006). *Human and animal* (translated into Farsi by Asghar Karimi). Nashr Afkar.
- Dinvari, E. (1985). *Long news* (translated into Farsi by Mahmoud Mahdavi Damani). Ney.
- Ferdowsi, A. (2007). *Shahnameh* (edited by Jalal Khaleghi Motlagh). The Center of Great Islamic Encyclopedia.
- Ghafouri, R. (ed) (2015). *Seven epic poems* (in Farsi). Research Center of Written Inheritances.
- Hamedani, R. (2013). *A comprehensive history* (edited by Mohammad Roshan). Research Center of Written Inheritances.
- Jafari Ghanavati, M., & Mohammadhassani Saghiri, Z. (n.d). *A new reading of Shahriarnameh* (in Farsi). Under Publication.
- Khatibi, E. (2016). *Was Ferdowsi ironic toward Mahmoud?* (in Farsi). Pardis Danesh.
- Mirkhand. (2001). *The history of rising through prophet and Caliph's way* (edited by Jamshid Kianfar). Asatir.

- Mirkazemi, H. (2008). *Me, Rostam, and the mallet of Esfandiar* (in Farsi). Azhineh.
- Moghadasi, M. (2002). *Creation and history* (edited by Mohammadreza Shafie Kadkani). Agah.
- Mostofi, H. (1983). *Selected history* (edited by Abdolhossein Navayi). Amirkabir.
- Saidi, M. (2002). *Writing of Ferdowsi's Shahnameh* (in Farsi). Khoshnegar.
- Sedighian, M. (1996). *A mythological-epic dictionary of Iran* (in Farsi). Research Center of Humanities and Cultural Studies.
- Zariri, E. (2017). *Shahnameh of Naghals* (in Farsi). Qoqnous.

